

بہتر ہے

یک شب با حال تر  
از با حال

ہیو  
Hoopa



# یک شب با حال تر از با حال

نویسنده: اینگرید فاند کرکهوف  
تصویرگر: هیکی هلمانتل  
مترجم: مهرنوش گلشاهی فر

# یک شب با حال تر از با حال

سرشناسه: فاندکر کهوف، اینگرید  
Vandekerckhove, Ingrid  
عنوان و نام پدیدآور: یک شب با حال تر از با حال /  
نویسنده اینگرید فاند کر کهوف : تصویرگر هیکی  
هلمانتل : مترجم مهرنوش گلشاهی فر  
هلمانتل : مترجم مهرنوش گلشاهی فر  
مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۱۰۲ ص.، مصور.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۱۵-۳  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: [2016] Super!, C  
موضوع: داستان‌های هلندی -- قرن ۲۱م.  
موضوع: Dutch fiction -- 21st century  
شناسه افزوده: هلمانتل، هیکی. ۱۹۵۹ - م. تصویرگر  
شناسه افزوده: Helmantel, Hiky  
شناسه افزوده: گلشاهی فر، مهرنوش. ۱۳۵۶ - مترجم  
رده بندی کنگره: ۸۱۲۹۶ ی ۸ الف / PT5۸۸۲/۲۵  
رده بندی دیویی: آج ۸۳۹/۳۱۷  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۸۶۸۷۷۶

نویسنده: اینگرید فاند کر کهوف  
تصویرگر: هیکی هلمانتل  
مترجم: مهرنوش گلشاهی فر  
ویراستار: نسرين نوش امینی  
مدیر هنری: فرشاد رستمی  
طراح گرافیک: مریم عبدی  
ناظر چاپ: مرتضی خجری

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه

چاپ اول: ۱۳۹۶

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۱۵-۳

هوپا  
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون  
کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی  
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵  
تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.  
هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

www.hoopa.ir  
info@hoopa.ir

SUPER: First published in Belgium and the Netherlands in 2016 by Clavis Uitgeverij, Hasselt - Amsterdam - New York.  
Text and illustrations © 2016 Clavis Uitgeverij, Hasselt - Amsterdam - New York.  
All rights reserved.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از انتشارات کلاویس (Clavis) خریداری کرده است.

انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.

تقدیم به ماری و نیکولاس و همین‌طور به تو!





## همه جا به طور وحشتناکی ساکت بود!

لوته با خودش فکر کرد حتماً پرواز با ماشین پروفیسور بارابس خیلی هیجان انگیز و باحال است! چه ماجراجویی باحالی! چشمانش را باز کرد و نگاهی به دوروبرش انداخت. انگار تازه از کابوسی شبانه بیدار شده بود. با یک حرکت کتاب تصویری را که توی دستش بود، بست. اطرافش پُر از کتاب‌های تصویری، مجله و کتاب‌های جورواجور بود، اما عجیب بود که هیچ آدمی اطرافش نبود. هیچ کس نبود!

هیچ موجود زنده‌ای توی راهروی روبه‌رویش نبود. حتی چراغ‌ها هم خاموش شده بودند. همه جا به‌طور ترسناک و وحشت‌انگیزی ساکت بود.

لوته کتابِ توی دستش را روی زمین انداخت و دوباره آن را



برداشت. یعنی چی؟ یعنی چه کسی چراغ‌ها را خاموش کرده بود؟ پس چراغ‌های خرید کجا رفته بودند؟ آدم‌ها چه شده بودند؟ آن‌همه سروصدا چه شده بود؟ ماما و ویکتور، برادر کوچکش، کجا رفته بودند؟ حسایی اعصابش به هم ریخته بود و بغض سنگینی توی گلویش نشسته بود.

لوته از قسمتی که مخصوص مجله‌ها و کتاب بود، رفت. صندوق‌های فروشگاه در تاریکی غلیظی فرو رفته بودند و نوارهای چرمی که خریده‌ها را روی آن‌ها می‌گذاشتند، بی‌حرکت ایستاده بودند. پارکینگ خالی از ماشین بدجوری از پشت ردیف صندوق‌های فروشگاه، توی چشم می‌زد. خدای من! چطور می‌شود همه‌جا یک‌دفعه این‌طور خالی شود؟ نه آدمی! نه ماشینی! لوته کمی رفت جلوتر. گیج شده بود.

یعنی آدم‌های داخل فروشگاه توی یک چشم‌به‌هم‌زدن کجا رفته بودند؟ اصلاً متوجه رفتن آن‌ها نشده بود.

با خودش فکر کرد حتماً همان‌موقع که مشغول خواندن ماجراهای



## حالا باید چه کار کنیم؟

لوته خیلی جدی، تک و تنها وسط یک فروشگاه تاریک و ترسناک ایستاده بود. خیلی زود فهمید که اصلاً هم خواب نمی بیند و کابوسی هم در کار نیست و واقعاً وسط یک سوپرمارکت بزرگ و تاریک، تنها مانده.

خب، حالا باید چه کار می کرد؟

اولش کمی ترس و لرز به جانش افتاد، ولی بعد کم کم قدم های آرام و لرزانش را تند کرد و راه افتاد. رفت طرف یخچال های بزرگ، قفسه های چای و قهوه، بیسکویت ها و نوشیدنی ها. کم کم شروع کرد دویدن و میان قفسه های جورواجور از یک طرف به طرف دیگر می دوید. آن قدر تند می دوید که انگار یک نفر دنبالش می کرد و لوته می خواست از دستش دربرود.

جدید سوسکه و ویسکه بوده، این اتفاق افتاده. یعنی آن قدر توی داستان غرق شده بود؟  
یک دفعه احساس کرد صدای پایی شنیده، ولی نه! اشتباه کرده بود. همه جا به طور دلهره برانگیزی ساکت بود.  
چرا همه جا آن قدر تاریک بود؟ یعنی فروشگاه تعطیل شده بود؟ شاید هم خواب می دید! مگر همچین چیزی امکان دارد؟

# عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:  
این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛  
این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛  
و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر